

شکاکیت اخلاقی

علی صبوحی*

چکیده

شکاکیت اخلاقی، عنوانی است عام برای مجموعه‌ای از نظریه‌های شکاکانه دربارهٔ اخلاق، که عمدتاً در سه حوزهٔ معناشناسی، متافیزیک و معرفت‌شناسی جای می‌گیرد. پاسخهای واقع‌گرایان اخلاقی به استدلال‌ات شکاکان در دو حوزهٔ معناشناسی و متافیزیک، تا حد زیادی قابل قبول است. اما ارائهٔ پاسخ قابل قبول در حوزهٔ معرفت‌شناسی نیازمند نظریهٔ مناسب در باب ساختار توجیه است. دو نظریهٔ اصلی دربارهٔ ساختار توجیه، مبنایگرایی و انسجام‌گرایی است که هر کدام با مشکلاتی روبه‌روست. از این‌رو برخی از فیلسوفان، برای برون‌رفتن از مشکل، بر پایهٔ استدلال استعلایی کانت، جای‌گزین ساختن «کنش استعلایی» را به جای مفهوم متعارف توجیه پیشنهاد کرده‌اند.

واژگان کلیدی

استدلال استعلایی، انسجام‌گرایی، مبنایگرایی، ابتنای وجودی، شهود‌گرایی.

«شکاکیت اخلاقی» عنوانی است عام برای مجموعه‌ای از نظریه‌های شکاکانه دربارهٔ اخلاق؛ نظیر: نظریات شکاکانه دربارهٔ وجود ویژگی‌های اخلاقی، مثل خوبی و بدی؛ نظریات شکاکانه دربارهٔ وجود باورهای موجه در زمینهٔ تصمیمات اخلاقی و یا معرفت به حقایق اخلاقی؛ و یا نظریات شکاکانه دربارهٔ ارزش صدق جملات اخلاقی و یا معناداری آنها.

این گرایشها با آنکه همه، شکاکیت اخلاقی هستند، اما هریک به حوزه خاصی از فلسفه تعلق دارند. شکاکیت در وجود ویژگی‌های اخلاقی، موضعی متافیزیکی است. شکاکیت در موجه بودن باورهای اخلاقی، متعلق به حوزه معرفت‌شناسی است و شکاکیت در صدق و کذب‌پذیری یا معناداری جملات اخلاقی، به حوزه فلسفه زبان تعلق دارد.

روشن است که مسئلهٔ شکاک در اینجا مسئله‌ای مرتبه دوم^۱ و یا مسئله‌ای در فرا-اخلاق^۲ است. تشکیکات شکاک ناظر به نظام اخلاقی خاصی نیست؛ پرسش او ناظر به تمامی نظامهای اخلاقی است. برای مثال، شکاک معناشناختی یا زبانی، معناداری جملات اخلاقی را فارغ از اینکه به کدام نظام اخلاقی تعلق دارد، هدف قرار می‌دهد. بنابر این، به دلیل آنکه موضع شکاکانه نسبت به اخلاق، موضعی مرتبه دوم است و با داشتن دیدگاهی مرتبه اول در اخلاق منافات ندارد، شکاک اخلاقی می‌تواند بدون تهافت، از احکام اخلاقی خاصی پیروی کند. برای مثال، او می‌تواند با آنکه احکام اخلاقی را فاقد معنا می‌داند، به دلایل عمل‌گرایانه از احکام خاصی پیروی کند. بالعکس، ممکن است کسی از هیچ حکم اخلاقی پیروی نکند، و شکاک اخلاقی هم نباشد. چنین شخصی

۱. second order question

۲. Meta-Ethics

اعتقاد دارد که نظام‌های اخلاقی موجود قابل پذیرش نیستند، حال آنکه حقایق اخلاقی‌ای وجود دارد که هنوز کشف نشده است.

۱. شکاکیت معناشناختی

شکاک در ارزش صدق گزاره‌های اخلاقی، ادعا می‌کند که گزاره‌های اخلاقی، فاقد ارزش صدق است. از این رو گزاره‌های اخلاقی نه صادق است و نه کاذب. بدین ترتیب، این ادعا که گزاره‌های اخلاقی ارزش صدق ندارد، غیر از این ادعاست که: گزاره‌های اخلاقی کاذب است.

شکاگان زبانی، با استفاده از قاعده رفع تالی، استدلالی به شکل زیر ارائه داده‌اند:

(۱) اگر گزاره‌ای دارای ارزش صدق باشد، آن گاه آن گزاره باید محتمل‌الصدق یا صدق‌پذیر^۱ باشد.

(۲) گزاره‌های اخلاقی محتمل‌الصدق یا صدق‌پذیر نیستند.

(۳) پس گزاره‌های اخلاقی ارزش صدق ندارند.

این استدلال توسط ایر^۲ و استونسون^۳ طرح شده است. بر پایه این استدلال، اگر گزاره‌ای واجد ارزش صدق باشد، باید علی‌الاصول شرایطی وجود داشته باشد که بتوان ارزش صدق آن گزاره را تحت آن شرایط بررسی و تعیین کرد. اما گزاره‌های اخلاقی چنین نیستند و نمی‌توان شرایط ارزش صدق آنها را تعیین کرد.

این محدودیت صرفاً یک محدودیت شناختی نیست؛ زیرا اساساً نمی‌توان گفت گزاره‌های اخلاقی تحت چه شرایطی صادق یا کاذب هستند، نه آنکه می‌توان آن شرایط را تعیین کرد، اما ما از آنها بی‌خبریم.

۱. truth apt

۲. Ayer, ۱۹۵۲

۳. Stevenson, ۱۹۴۴

اگر گزاره‌های اخلاقی فاقد ارزش صدق باشند، پس هیچ امر واقعی^۱ را درباره جهان بیان نمی‌کنند. آنها صرفاً ابرازکننده احساسات و عواطف ما نسبت به پدیده‌های اطرافمان هستند. برای مثال کسی که اظهار می‌دارد «دزدی بد است» هیچ باوری را به قصد بازنمایی وضعی از اوضاع جهان بیان نکرده است؛ او تنها انزجار خود را از عمل دزدی ابراز کرده است. این عقیده که ما با بیان جملات اخلاقی، تنها احساسات خود را ابراز می‌کنیم «ناشناختی گروی»^۲ خوانده می‌شود؛ زیرا جملات اخلاقی را فاقد وجه اخباری و توصیف واقع می‌داند.

یکی از مهم‌ترین اشکالات این استدلال، مسئله فرگه - گیچ است. این انتقاد متوجه مقدمه دوم استدلال یا همان نظریه ناشناختی گروی است. مطابق نظریه ناشناختی گروی، کسی که اظهار می‌کند «قتل مذموم است» هیچ باوری را بیان نکرده است، بلکه یک گرایش غیرشناختی^۳، مثل احساس انزجار، را ابراز کرده است. حال، مسئله فرگه - گیچ وضعیتی را در نظر می‌گیرد که جمله فوق، مقدم یک جمله شرطی واقع شود؛ مثل اینکه:

«اگر قتل مذموم است، تشویق کسی به انجام آن نیز مذموم است».

از سوی دیگر می‌دانیم که پذیرش و اظهار یک شرطی، مستلزم پذیرش و اظهار مقدم آن نیست. چنان که اظهار این شرطی که «اگر باران بیارد، خیابانها خیس خواهد شد» مستلزم پذیرش و اظهار «باران می‌بارد» نیست.

اکنون سؤالی که ناشناختی گرا باید به آن پاسخ دهد این است که نقش معناشناختی جمله «قتل مذموم است»، که در مقدم شرطی «اگر قتل مذموم است»، تشویق کسی به انجام آن نیز مذموم است» قرار دارد، چیست؟ چنان که دیدیم، ناشناختی گرا معتقد است اظهار جملات اخلاقی صرفاً ابراز احساسات است. اما

۱. fact
 ۲. noncognitivism
 ۳. noncognitive attitude

در جایی که جملات اخلاقی اظهار نشده‌اند، مانند کاربرد آنها در جمله شرطی فوق، نقش معنایی آنها چیست؟ در اینجا ناشناختی گرا باید نقش معناشناختی عبارت «قتل مذموم است» را در صورت اظهار نشده، متفاوت از نقش معناشناختی آن در صورت اظهار شده، بداند. بر این اساس، ناشناختی گرا باید ملتزم شود که یک عبارت، در دو کاربرد متفاوت، نقش معنایی متفاوتی دارد. اما چنین التزامی، نتایج ناخواسته‌ای در پی خواهد داشت؛ از جمله اینکه اگر بخواهیم استنتاجی را بر اساس قاعده وضع مقدم انجام دهیم با مشکل رو برو می‌شویم. استدلال زیر را در نظر بگیرید:

(۱) قتل، مذموم است.

(۲) اگر قتل مذموم است، تشویق شخص ش به انجام آن نیز مذموم است.

(۳) پس تشویق شخص ش به انجام قتل، مذموم است.

آشکارا این استنتاج، معتبر است. اما اگر معنا یا نقش معناشناختی عبارت «قتل مذموم است» در مقدمه اول و دوم با هم متفاوت باشد، دیگر استنتاج ما معتبر نخواهد بود. همان‌طور که می‌دانیم یکی از شروط اعتبار استنتاج، عدم وجود ابهام در معنای عبارات یک‌سانی است که در مقدمات و نتیجه استدلال به کار می‌رود.

وجود ابهام در معنای الفاظ بکار رفته در استدلال، موجب مغالطه اشتراک

لفظ^۱ می‌شود. برای مثال:

(۱) سعادت، غایت زندگی انسان است.

(۲) غایت زندگی انسان، مرگ است.

(۳) بنابراین، سعادت انسان، همان مرگ اوست.

اشکال استدلال بالا ابهام معنای «غایت» در مقدمات اول و دوم است.^۲

۱. equivocation

۲. ن. ک. به: خندان.

۲. شکاکیت مابعدالطبیعی: گزاره‌های اخلاقی کاذب هستند.

این دیدگاه را مکی طرح کرده است و با نام نظریهٔ خطا^۱ شناخته می‌شود.^۲ طرفداران نظریهٔ خطا بر خلاف ناشناختی‌گرایان بر این باور هستند که جملات اخلاقی دارای ارزش صدق است و اظهار آنها ابراز احساسات نیست، بلکه بیان باوری دربارهٔ جهان است؛ اما تمام باورهایی که با جملات اخلاقی اظهار می‌شود، کاذب است. مکی در دفاع از نظر خود دو استدلال ارائه کرده است:

۱. استدلال بر پایهٔ نسبیت ارزشهای اخلاقی

تجربه نشان داده است که در فرهنگهای مختلف و طبقات اجتماعی متفاوت، بر سر اخلاقی یا غیر اخلاقی بودن بسیاری از اعمال، اختلاف نظر جدی وجود دارد. برای نمونه، در برخی فرهنگها قتل‌های ناموسی، اخلاقی و قابل تقدیر شمرده می‌شود و در برخی دیگر مذموم و نشانهٔ سبّعت. به اعتقاد مکی، بهترین تبیین برای چنین اختلاف نظرهای بی‌شماری، انکار وجود چیزی با نام واقعیت اخلاقی است.

اولین پرسشی که دربارهٔ این استدلال به ذهن می‌رسد این است که در حوزه‌های دیگر مثل زیست‌شناسی و شیمی و فیزیک نیز در بسیاری از موارد میان دانشمندان اختلاف نظر وجود داشته و دارد، اما هیچ‌کس از چنین اختلاف نظرهایی نتیجه نگرفته و نمی‌گیرد که علوم طبیعی، عینی نیستند و تمام گزاره‌هایشان کاذب است. برای مثال در میان فیزیک‌دانان دربارهٔ وجود بسیاری از موجودات فیزیکی، مثل سیاه‌چاله و یا ذرات بنیادی، اختلاف نظر جدی وجود داشته، اما این امر موجب انکار عینیت فیزیک نشده است.

۱. error theory

۲. Mackie , ۱۹۷۷

پاسخ مکی این است که اختلاف نظر در حوزه علوم را می‌توان با خطاهای محاسباتی و بی‌دقتی دستگاههای اندازه‌گیری و آزمایشی تبیین کرد، و تجربه نشان داده است که با پیشرفت تکنولوژی و دقیق‌تر شدن ابزار برخی از اختلافات حل شده است. در حالی که اختلاف نظر در حوزه اخلاق را نمی‌توان با چنین چیزهایی مرتبط دانست.

رای مکی با این انتقاد نیز روبه‌رو شده است که یک واقع‌گرای اخلاقی می‌تواند وجود اختلافات اساسی را در بسیاری از امور مرتبط با اخلاق بپذیرد، اما در عین حال باور داشته باشد که درباره گزاره‌های کلی اخلاق توافق نظر وجود دارد و در نتیجه گزاره‌های کلی اخلاقی می‌تواند صادق باشد.

مکی در پاسخ به این انتقاد گفته است که حتی اگر بتوانیم بپذیریم که گزاره‌های کلی اخلاقی، بالضروره صادق است، نمی‌توانیم بپذیریم که گزاره‌های اخلاقی نتیجه‌شده از این گزاره‌ها بالضروره صادق است. برای مثال حتی اگر گزاره کلی «قتل غیر اخلاقی است» به‌طور عینی صادق و صدق آن نیز ضروری باشد، اما گزاره «در زمان t و شرایط y ، قتل x غیر اخلاقی است» هرچند به‌طور عینی صادق باشد، ضرورتاً صادق نیست، بلکه بالامکان^۱ صادق است؛ زیرا که با فرض وجود شرایط دیگر مثل z بجای y ، رفتار مورد نظر می‌توانست اخلاقی باشد.

استدلال مکی را می‌توان در قالب برهان خلف، چنین صورت‌بندی کرد:

- ۱) گزاره‌های کلی اخلاقی وجود دارد.
- ۲) اگر گزاره اخلاقی وجود دارد و صادق است، باید ضروری باشد.
- ۳) گزاره‌های کلی اخلاقی، پایه‌ای برای استنتاج سایر گزاره‌های اخلاقی، فراهم می‌آورد.
- ۴) گزاره‌های نتیجه‌شده، باید صادق و ضروری باشد. [نتیجه ۲ و ۳]

۵) گزاره‌های نتیجه‌شده از گزاره‌های کلی، با توجه به زمینه مورد بحث (زمان، مکان، شخص و محیط) صادق هستند، و اگر زمینه متفاوت باشد، حکم اخلاقی نیز متفاوت خواهد بود.

۶) پس گزاره‌های اخلاقی نتیجه‌شده، ضروری نیستند. [نتیجه ۵]

۷) تناقض بین ۴ و ۶

۸) پس گزاره‌های کلی اخلاقی وجود ندارد. [نقیض ۱]

پاسخ واقع‌گرایان این است که استدلال مکی تنها می‌تواند واقع‌گرایی اخلاقی حداکثری^۱ را هدف قرار دهد، حال آنکه واقع‌گرای اخلاقی می‌تواند تنها متعهد به صدق و کذب گزاره‌های اخلاقی و نه ضرورت آنها باشد.

۲. استدلال بر پایه غرابت

مطابق این استدلال، خاصه‌های اخلاقی در صورت وجود داشتن، خاصه‌هایی متفاوت با سایر خاصه‌ها و هویت^۲ هستند و از این رو قوای شناختی ما قادر بر شناخت آنها نیست. تنها در صورتی می‌توان به چنین خاصه‌های غریبی معرفت حاصل کرد که دارای قوای شناختی خاصی همانند آنچه شهودگرایانی، چون مور^۳، بدان اعتقاد دارند، باشیم. اما مکی اعتقاد دارد که چنین قوای شناختی وجود ندارد و توسل به وجود آنها راه حلی ساده‌انگارانه برای مسئله ماهیت پیچیده و متفاوت خاصه‌های اخلاقی است.^[۱]

ایرادی که در ابتدای امر به این استدلال وارد می‌شود این است که خاصه‌ها و هویت اخلاقی، تنها خاصه‌هایی نیستند که از بسیاری جهات با هویت فیزیکی متعارف، تفاوت دارند. هویت و خاصه‌های متافیزیکی مانند زمان و مکان،

۱. strong moral realism

۲. entities

۳. Moor

هویات ریاضیاتی مثل عدد و مجموعه، و یا هویات منطقی مثل ضرورت و این همانی نیز هویات و خاصه‌هایی متفاوت و غریب هستند که قوای شناختی متعارف ما قادر بر شناخت آنها نیست. بدین ترتیب، ما بر سر یک دو راهی قرار داریم: یا باید امکان علم به چنین هویاتی را انکار کنیم و یا آنکه وجود قوای شناختی خاصی را برای شناخت این گونه هویات و خاصه‌ها بپذیریم. پاسخ مکی به چنین انتقادی این است که اولاً می‌توان با توسل به قوای شناختی متعارف و تجربی، نحوه معرفت به هویات ذکر شده را نشان داد و ثانیاً اگر قادر بر انجام چنین کاری نباشیم، آن خاصه‌ها و هویات نیز هدف استدلال ما قرار می‌گیرند.

در اینجا مکی مجدداً با انتقاد از روایت حداکثری‌اش از واقع‌گرایی مواجه شده است. به گفته منتقدان، مکی گمان کرده است خاصه‌ها و هویات اخلاقی باید خاصه‌ها و هویاتی قائم به ذات^۱ باشد. البته اگر چنین باشد، حق با مکی است و واقع‌گرایان باید به قوای شناختی خاصی متعهد باشند؛ اما از منظر بسیاری از واقع‌گرایان، هویات اخلاقی قائم به ذات نیستند و در نتیجه نیازی به قوای شناختی شهودگرایانه نیست.^۲

واقع‌گرای اخلاقی می‌تواند رابطه‌ی ویژگی‌های اخلاقی و ویژگی‌های طبیعی را گونه‌ای از رابطه‌ی *ابتسای وجودی*^۳ بداند. رابطه‌ی *ابتسای وجودی* چنین تعریف می‌شود:

اگر الف بر ب *ابتسای وجودی* داشته باشد، آن‌گاه هیچ تغییری در الف رخ نمی‌دهد مگر آنکه تغییری در ب رخ دهد.

۱. *sui generis*

۲. Brink, D, ۸۸

۳. supervenience

واقع‌گرا در اینجا به این موضوع اشاره می‌کند که خاصه‌ها و هویت‌های دیگری نیز هستند که بر پدیده‌ها و ویژگی‌های طبیعی ابتدای وجودی دارند؛ چنان‌که برخی از فیلسوفان ذهن، ویژگی‌های ذهنی را وجوداً مبتنی بر ویژگی‌های فیزیکی دانسته‌اند.

۳. شکاکیت معرفت‌شناختی

شکاک معرفتی بر خلاف شکاک متافیزیکی، هدف خود را بررسی وضعیت معرفتی ما نسبت به گزاره‌ها و باورهای اخلاقی قرار می‌دهد. در نظر شکاک معرفتی، ما فاقد معرفت اخلاقی هستیم. دلیل شکاک بر این ادعا این است که برای معرفت داشتن باید باور صادق موجه داشت. به بیان دیگر، داشتن باور صادق موجه، شرط لازم معرفت است. از سوی دیگر شکاک بر آن است که هیچ‌یک از باورهای اخلاقی ما موجه نیست و دست ما از توجیه باورهای اخلاقی خود خالی است. باید به این نکته توجه کرد که شکاک معرفتی، بر خلاف امثال مکی، از نداشتن توجیه برای باورهای اخلاقی، کاذب بودن چنین باورهایی را نتیجه نمی‌گیرد. شکاک معرفتی، تنها به توجیه باورهای اخلاقی نظر دارد و نه به صدق آنها.

استدلال شکاک معرفتی و ارزیابی آن

استدلال شکاک معرفتی چنین است:

- ۱) اگر شخص «الف» در باور به گزاره اخلاقی «گ» موجه است، یا به‌طور استنتاجی در باور به «گ» موجه است و یا به‌طور غیر استنتاجی.
- ۲) «الف» به‌طور استنتاجی در باور به «گ» موجه است، اگر و تنها اگر او «گ» را از سایر باورهای خود استنتاج کرده باشد. در غیر این صورت، باور او تنها به‌طور غیر استنتاجی می‌تواند موجه باشد.

۳) باور به گزاره‌های اخلاقی، نه می‌تواند به‌طور استنتاجی موجه باشد و نه به‌طور غیر استنتاجی.

شکاک برای اثبات [۳] چنین استدلال می‌کند:

ا. کسی نمی‌تواند به‌طور غیراستنتاجی در باور به گزاره‌های اخلاقی موجه باشد؛ زیرا اگر بتوان برای گزاره‌های اخلاقی، توجیه غیراستنتاجی داشت، در آن صورت باورهای اخلاقی متناقض، می‌توانند موجه باشند. به‌طور مثال کسی در باور به گزاره «تخریب محیط‌زیست اخلاقی است» همان‌قدر موجه است که شخص دیگری در باور به گزاره «تخریب محیط‌زیست غیر اخلاقی است».^[۲]

ب. کسی نمی‌تواند به‌طور استنتاجی در باور به گزاره‌های اخلاقی موجه باشد؛ زیرا شخص ش تنها در صورتی می‌تواند برای باورهای اخلاقی خود توجیه استنتاجی داشته باشد، که بتواند باور اخلاقی خود را یا:

(۱) از یک مقدمه غیردستوری^۱ استنتاج کند؛ یا

(۲) از گزاره‌ای دستوری، اما بدون محتوای اخلاقی؛ و یا از

(۳) از برخی از مقدمات اخلاقی.

شکاک اخلاقی برای ردّ حالت (۱) به اصل امتناع استنتاج باید از است، اشاره می‌کند و برای ردّ حالت (۲) می‌گوید گزاره‌های دستوری بدون محتوای اخلاقی، مثل گزاره‌های دستوری دربارهٔ عقلانیت، خود محل بحث و چون‌وچرا هستند و بعضاً نتایج اخلاقی متفاوتی دارند. حالت (۳) را نیز مستلزم تسلسل می‌داند؛ زیرا مطابق آن توجیه باورهای اخلاقی، مستنجم از سایر باورهای اخلاقی است و هکذا. واضح است که اگر توجیه‌گر شخص ش در باور به «گ»، باور موجه دیگری مثل «ک» باشد، باید توضیح داد که توجیه‌گر باور به «ک»

۱. non-normative

چیست؟ اگر توجیه باور به «ک» خود نیازمند باور موجّه دیگری باشد و آن باور هم خود نیازمند توجیه، گرفتار تسلسل شده ایم.

این استدلال، منطقاً معتبر است. اما صحت مقدمات آن و به تبع نتیجه، محل بحث است. دیدگاههای مختلف اخلاقی درباره هر یک از این مقدمات، نظری متفاوت دارند. در ادامه، صحت مقدمات این استدلال را ارزیابی می کنیم.

مقدمات اول و دوم استدلال، بر اساس تعریف درست هستند. اما مقدمه سوم محتاج بررسی است. مقدمه سوم مشتمل بر دو ادعاست:

ا. کسی نمی تواند به طور غیراستنتاجی در باور به گزاره های اخلاقی، موجّه باشد.

ب. کسی نمی تواند به طور استنتاجی در باور به گزاره های اخلاقی موجّه باشد.

استدلال شکاک برای [۱] این بود که توجیه غیراستنتاجی مستلزم آن است که باورهای اخلاقی متناقض به یک اندازه موجّه باشد. صحت این استدلال، وابسته به این است که ما کدام ویژگی این باورها را در موجّه بودن غیراستنتاجی آنها دخیل بدانیم. شهودگرایان^۱ باورهای اخلاقی ما را به شکل غیراستنتاجی موجّه می دانند.^[۳] برخی از آنها قابل اطمینان^۲ بودن فرآیند تولید باورهای اخلاقی را ویژگی موجّه ساز آنها به شکل غیراستنتاجی می داند.^۳ پذیرش چنین ویژگی ای برای توجیه غیراستنتاجی باورهای اخلاقی، باعث می شود که توجیه، امری عینی باشد؛ زیرا مطابق نظریات موثق جویانه^۴ فرآیندی که اکثر باورهای تولیدشده از

۱. intuitionism

۲. reliable

۳. Armstrong, ۲۰۰۶

۴. reliabilism

طریق آن صادق باشد، فرآیندی موثق و قابل اطمینان است. روشن است که در این صورت، باورهای متناقض، به یک میزان موجه نیستند.

دیدیم که شکاک در ردّ [ب] سه حالت را بررسی کرد. در حالت اول، توجیه گزاره اخلاقی، معلول استنتاج آن از یک گزاره غیردستوری است. طرفداران این دیدگاه، طبیعت گرا هستند.^۱ شکاک در رد این حالت به استدلال هیوم، مبنی بر عدم اعتبار منطقی استنتاج «باید»، که امری دستوری است، از «هست»، که امری توصیفی است، متوسّل می شود. اشکال رایج دیگری که به طبیعت گرایان وارد می شود، اشکال «پرسش گشوده»^۲ مور است. طبیعت گرایان، «تعریف واژگان اخلاقی بر پایه خاصه های طبیعی» و «استنتاج گزاره های اخلاقی از تعاریف و گزاره های توصیفی» را ممکن می دانند. مور در انتقاد از آنها گفته است که اگر واژه های اخلاقی دستوری مثل «خوب» بتواند بر اساس واژه های غیردستوری، مثل «حاصل شدن شادی»، تعریف شود، دیگر نمی توان پرسید که «آیا فلان مورد خاص حاصل شدن شادی، خوب است یا خیر؟» و به بیان مور، دیگر این پرسش، گشوده نبوده، بسته است؛ زیرا پاسخ منفی به آن تناقض آمیز و بی معناست.

اما برخی از طرفداران طبیعت گرایی بر این باورند که می توان مثالهایی ارائه داد که نشان می دهد استنتاج گزاره های اخلاقی و دستوری از گزاره های توصیفی، منطقیاً معتبر است. برای مثال:

۱. اگر شخص ش زنگ خانه ی را بزند، با این کار باعث رنجش

ی می شود.

۲. در صورت یکسان بودن شرایط، شخص ش اخلاقاً مجاز به

زدن زنگ خانه ی نیست.

۱. naturalists

۲. open question

این استدلال منطقاً معتبر است؛ زیرا نتیجه آن ضرورتاً درست است، چنان که مقدمات آن نیز درست است، و هر استدلال، درست است اگر و تنها اگر هر گاه مقدمات آن درست باشد، نتیجه آن نیز ضرورتاً درست باشد. اما این استدلال به طور صوری^۱ معتبر نیست و آنچه در منطق، مهم است، اعتبار صوری استدلال است. یک استدلال هنگامی به طور صوری معتبر است که اعتبار آن تنها وابسته به معنای ثوابت منطقی، یا ساختار گزاره و نه محتوای آن باشد. بر این اساس، استدلال بالا به طور صوری معتبر نیست؛ زیرا اگر واژه «شادی» را به جای واژه «رنج» قرار دهیم، دیگر استدلال معتبری نخواهد بود. این موضوع نشان می‌دهد که اعتبار استدلال مذکور وابسته به معنای واژه‌های آن است و نه صورت منطقی آن؛ و از این رو به طور صوری معتبر نیست. این استدلال در صورتی می‌تواند به طور صوری معتبر باشد که به مقدمات آن مقدمه محذوف «در شرایط یک‌سان، هیچ کس نباید باعث رنج دیگری شود» اضافه شود. با اضافه کردن این مقدمه، استدلال ما به طور صوری معتبر خواهد بود. اما این مقدمه، یک مقدمه دستوری است. و در نتیجه، استدلال طبیعت‌گرا بر استنتاج گزاره‌های اخلاقی از گزاره‌های غیردستوری عقیم است.

برخی از واقع‌گرایان اخلاقی بر آن هستند که باورهای اخلاقی را می‌توان از برخی گزاره‌های دستوری مرتبط با محتوای اخلاقی، استنتاج کرد. چنین رویکردی تجویز‌گرایی^۲ خوانده می‌شود. تجویز‌گرایان برای توجیه باورهای اخلاقی، از مقدمات مرتبط با «بایدها» و در نتیجه، واجد وجه دستوری، استفاده می‌کنند. اما این مقدمات دستوری، وجه الزامی ندارد. برای مثال، اصول مرتبط با عقلانیت^۳ می‌تواند از مقدمات دستوری مورد نظر باشد.^[۴] قواعد عقلانیت

۱ formally

۲ normativism

۳ rationality

دستوری هستند؛ یعنی هرکس باید تصمیم عقلانی بگیرد و یا رفتار عقلانی داشته باشد. اما غیرعقلانی بودن یک شخص یا یک رفتار، مستلزم غیراخلاقی بودن آن شخص یا آن رفتار نیست. چنان که بالعکس، اگر عملی غیراخلاقی باشد لزوماً غیرعقلانی نیست.

هرچند استفاده از اصول عقلانیت، شکاف میان «است» و «باید» را پر می کند، اما مشکل اصلی تجویز گرا توضیح اصول عقلانی است. این اصول، چه اصولی هستند؟ به همان میزان که بر سر اصول اخلاقی، اختلاف نظر وجود دارد، درباره اصول عقلانی نیز اختلاف نظر وجود دارد. از این رو فیلسوفان می توانند عقلانیت و عقلانی بودن را به نحوی تعریف کنند که اصول اخلاقی مورد علاقه خودشان بر سایر اصول راجح باشد. برای مثال، طرفدار دیدگاه منفعت گرایی^۱ می تواند عقلانی بودن را بر اساس افزایش منفعت برای همگان تعریف کند و بدین ترتیب، اصول اخلاقی منفعت گرایی بر سایر اصول مرجح شود.

همان گونه که دیدیم شکاک، حالت (۳) را نیز که بر اساس آن امکان توجیه باورهای اخلاقی هست، نمی پذیرد. بنابر حالت (۳) باورهای اخلاقی، توجیه خود را از دیگر باورهای اخلاقی کسب می کنند. از نظر شکاک این حالت، مستلزم تسلسل توجیه است؛ زیرا در این حالت، باور به «گ» نیازمند توجیه از طریق باور به «ک» است، و باور به «ک» نیازمند باور توجیه گر «ل» است و همین طور. اگر یک باور اخلاقی، توجیه گر باور اخلاقی دیگر باشد، باور توجیه گر خود باید موجه باشد، پرسش اساسی این است که منشأ موجه بودن این باور توجیه گر چیست؟

برای بررسی این انتقاد، باید نظریه های ساختار توجیه را مرور کنیم. این نظریه ها، به دو بخش تقسیم می شوند: مبناگروی^۲ و انسجام گروی^۱.

۱. utilitarianism

۲. foundationalism

۱. میناگروی: از نظر میناگرا باورهای موجّه ما به دو گروه اصلی تقسیم می‌شود: باورهایی که به‌طور غیراستنتاجی موجّه است، و باورهایی که به‌طور استنتاجی موجّه است. باورهای متعلق به گروه نخست، باورهای پایه محسوب شده، توجیه‌گر اصلی سایر باورهاست. حال، پرسش مهمی که میناگرا باید به آن پاسخ گوید منشأ توجیه باورهای پایه است. به اعتقاد او باورهای پایه به‌طور غیراستنتاجی موجّه هستند و در نتیجه نمی‌توانند توجیه خود را از سایر باورها بدست آورند. اما باورهای پایه، خود - موجّه^۲ هم نمی‌توانند باشند؛ زیرا اگر یک باور پایه، خود توجیه‌گر خود باشد، دیگر نمی‌توان آن را به‌طور غیراستنتاجی موجّه دانست؛ چون در این حالت، باور پایه با استنتاج از خود، موجّه شده است و لذا توجیه آن غیراستنتاجی نیست. از این رو میناگرایان توجیه‌گر باورهای پایه را تجربه^۳ می‌دانند.

انگیزه اصلی میناگرایان در تقسیم باورها به پایه و غیرپایه و طرح توجیه غیراستنتاجی، حلّ مشکل تسلسل بوده است. تسلسل در اینجا به دو شکل رخ می‌دهد: تسلسل معرفتی^۴ و مفهومی^۵.

تسلسل معرفتی در اینجا یعنی باور شخص الف به گزاره «گ» با استنتاج آن از باور موجّه به «ک» موجّه شود، و باور به «ک» با استنتاج آن از باور موجّه به «ل» موجّه شود و به همین شکل، لا الی نهایتاً.

مراد از تسلسل مفهومی در اینجا این است که تعریف توجیه باور به «گ»، متوقف بر استفاده از مفهوم توجیه باور به «ک» باشد، و تعریف توجیه باور به «ک»، متوقف بر استفاده از مفهوم توجیه باور به «ل» باشد، و به همین شکل،

-
۱. coherentism
 ۲. self-justified
 ۳. experience
 ۴. epistemic regress
 ۵. conceptual regress

لا الی نہایۃ. به اعتقاد مبنائاگر بدون داشتن مفهوم^۱ توجیه غیراستنتاجی، نمی توان اساساً مفهوم توجیه را تعریف کرد.

مبنای این سخن، این است که بسیاری از واژگان، به شکل بازگشتی^۲ تعریف می شود. تعاریف بازگشتی، به جمله پایه^۳ نیاز دارد. برای مثال، در تعریف «خلف بودن»^۴ به طور بازگشتی بدین شکل عمل می کنیم:

«خلف الف بودن = فرزند الف بودن، یا فرزند فرزند الف بودن، یا فرزند فرزند فرزند الف بودن یا ...»

در این تعریف، جمله «فرزند الف بودن» جمله پایه است.

بر همین اساس، در تعریف بازگشتی «توجیه» خواهیم داشت:

«موجه بودن در باور به «گ» = به طور غیراستنتاجی موجه بودن در باور به «گ»، یا استنتاج «گ» از گزاره «ک» که در باور به آن به طور غیراستنتاجی موجه هستیم، یا ...»

در این تعریف «به طور غیراستنتاجی موجه بودن در ...» جمله پایه است. مبنائاگر بر این باوراند که بدون داشتن مفهوم توجیه غیراستنتاجی اساساً نمی توان مفهوم توجیه را به شکل بازگشتی تعریف کرد.

مبنائاگر علی رغم مقبولیتی که در میان معرفت شناسان معاصر دارد با مشکلاتی نیز روبه روست. مهم ترین مشکل مبنائاگر این است که چگونه تجربه، که فاقد محتوای گزاره ای^۵ است، می تواند توجیه گر باورهای پایه، که واجد محتوای گزاره ای است، باشد؟

۱. concept

۲. recursive

۳. base clause

۴. descendant

۵. propositional content

اما آیا برای پاسخ به شکاک اخلاقی، می‌توان از مبنایگرایی استفاده کرد؟ همان‌گونه که دیدیم به اعتقاد شکاک اگر توجیه باورهای اخلاقی، ناشی از توجیه دیگر باورهای اخلاقی باشد، به تسلسل می‌رسیم. آیا می‌توان با اتخاذ رویکرد مبنایگرایی دربارۀ ساختار توجیه، و با پذیرش باورهای اخلاقی پایه، که توجیه‌شان غیراستنتاجی است، از تسلسل مورد اشاره شکاک، جلوگیری کرد؟ پاسخ شهودگرایان به این پرسش، مثبت است. از نظر شهودگرایان باورهای اخلاقی پایه، به‌طور غیراستنتاجی موجه است و این باورهای پایه، توجیه‌گر سایر باورهای اخلاقی است. البته دیدیم که مبنایگرایان، تجربه را توجیه‌گر باورهای پایه می‌دانند. بر این اساس، شهودگرا باید چگونگی توجیه باورهای پایه را توضیح دهد. برخی از شهودگرایان، امکان توجیه تجربی باورهای پایه اخلاقی را قابل دفاع می‌دانند. این‌گونه شهودگرایی، شهودگرایی تجربی خوانده می‌شود.^۱ شهودگرا می‌تواند ادعا کند که از طریق ویژگیهای طبیعی‌ای که یک ویژگی اخلاقی بر آنها ابتدای وجودی دارد^۲ به آن امر اخلاقی کسب معرفت می‌کند.^۳ البته اگرچه توجیه تجربی باورهای پایه اخلاقی، امکان توجیه سایر باورهای اخلاقی را مطابق با ساختار مبنایگرایی فراهم می‌آورد، اما مشکل اساسی مبنایگرایان توضیح رابطه تجربه و توجیه است. همان‌گونه که می‌دانیم برخی حالات ذهنی، از جمله تجارب حسّی، فاقد محتوای گزاره‌ای هستند و تنها محتوای پدیداری دارند. بر این اساس، پرسش اساسی این است که چگونه، چیزی که فاقد محتوای گزاره‌ای است، می‌تواند توجیه‌گر چیزی با محتوای گزاره‌ای باشد؟ این مشکل، مسئله توجیه غیرگزاره‌ای^۴ نام دارد و یکی از

۱. Dancy, ۱۹۹۳
 ۲. supervene
 ۳. Audi and Sosa, ۱۹۹۹
 ۴. non-doxastic justification

مهم‌ترین مشکلات مبنای‌گرایی است. در نتیجه، پاسخ کامل به شکاک، با توجه به مشکل مسئله توجیه غیرگزاره‌ای برای شهودگرایی تجربی، هنوز نیازمند گام‌های دیگری است.

ب. انسجام‌گرایی: انسجام‌گرایان به دو دلیل اصلی با مبنای‌گرایان مخالف هستند. در وهله اول، آنها با تفکیک باورها به باورهای پایه و غیرپایه مخالف هستند. از نظر انسجام‌گرایان معرفتی، تمام باورها از جهت معرفتی، هم‌رتبه و هم‌ارزش هستند و هیچ باوری نسبت به باور دیگر ارجح نیست. علاوه بر این، انسجام‌گرایان امکان توجیه‌گری تجربه را رد می‌کنند و توجیه‌گر یک باور را تنها باوری دیگر می‌دانند و نه هیچ چیز دیگر.

نظریه ایجابی انسجام‌گرایان درباره توجیه این است که توجیه باورها در یک شبکه باور و در ارتباط متقابل با هم صورت می‌پذیرد. از نظر انسجام‌گرایان یک باور تنها هنگامی موجه است که در ارتباط مناسبی با شبکه منسجمی از باورها باشد. منظور از ارتباط مناسب، یک ارتباط منسجم است. اما انسجام چیست؟ اولین شرطی که برای انسجام یک شبکه باور به ذهن می‌رسد، سازگاری منطقی میان آن باورهاست. اما سازگاری منطقی برای منسجم بودن کافی نیست. برای مثال، باور به «برف سفید است» و «تهران پایتخت ایران است» با یکدیگر سازگاری منطقی دارد، اما رابطه منسجمی میان آنها نیست؛ زیرا اساساً رابطه‌ای میان این دو باور وجود ندارد. شبکه منسجم باور، علاوه بر سازگاری منطقی، به رابطه توضیحی^۱ نیز نیازمند است. هرچند سازگاری منطقی شرط کافی انسجام نیست اما عدم سازگاری شرط کافی عدم انسجام هست. یعنی چنانچه باورها دچار تناقض منطقی باشند، قطعاً فاقد انسجام هستند.

انسجام‌گرایی نیز با اشکالاتی مواجه است. از جمله انتقادات وارد شده بر انسجام‌گرایی، استلزام دور است. به اعتقاد انسجام‌گرایان باور الف باور ب را توجیه

۱. explanatory relation

می‌کند و باور ب باور ج را و باور ج باور الف را. منتقدان گفته‌اند که اگر باور الف در توجیه باور ج نقش دارد، باور ج نمی‌تواند و نباید در توجیه باور الف نقش داشته باشد.

اشکال دیگری که به این نظریه وارد شده، مسئله انعزال^۱ دستگاه باور منسجم از جهان خارج است. رابطه انسجام میان باورها یک رابطه درونی^۲ است و چیزی وجود ندارد که باعث افزایش احتمال صدق باورهای منسجم شود. می‌توان بی‌شمار شبکه باور رقیب، و در عین حال، متناقض داشت که هر کدام از آنها شامل باورهای منسجم است. پرسش این است که باورهای کدام یک از این شبکه‌ها احتمال صدق بیشتری دارد؟ به بیان دیگر، صرف وقوع در یک شبکه باور منسجم، شرط کافی برای موجه بودن باور نیست؛ زیرا باورهای موجه دارای احتمال صدق بالایی هستند، حال آنکه رابطه انسجام میان باورها آن را تأمین نمی‌کند.

اگرچه انسجام‌گرایی با مشکلاتی روبه‌روست، اما می‌توان از آن برای پاسخ به شکاک استفاده کرد. چنان که گذشت، انسجام‌گرایی پاسخی به مسئله تسلسل در توجیه است؛ و از این رو می‌توان از آن در برابر شکاک بهره برد.^[۵] با این حال، چنانچه این راهبرد را برای پاسخ به شکاکیت، ناکافی بدانیم، شاید پاسخ استعلایی به شکاک، مناسب‌ترین راهبرد باشد.

پاسخ استعلایی به شکاک

استدلالات استعلایی^۳ استدلالهایی هستند که سعی می‌کنند شکاک را به تناقض بکشانند. کانت برای اولین بار این نوع استدلال را معرفی کرد.^[۶] استدلال

۱. isolation

۲. internal

۳. transcendental argument

استعلایی علیه شکاک، با یک ادعا که شکاک آن را می‌پذیرد آغاز می‌شود. در ادامه استدلال، نشان داده می‌شود شرط ضروری آن ادعا دقیقاً همان چیزی است که شکاک نسبت به آن در موضع شکاکیت است. برای مثال، شکاک می‌پذیرد که ما دارای تجربه حسی هستیم. آنچه شکاک نسبت به آن در موضع شکاکیت قرار دارد، تطابق تجارب حسی با جهان خارج است. در واقع، شکاک بر آن است که از داشتن تجربه حسی «درخت سبز رنگ» نمی‌توان وجود درخت سبز رنگ را نتیجه گرفت. آنچه از نظر شکاک، مانع این استنتاج است، وجود نظریه‌های بدیل است. همان‌طور که وجود درخت سبز رنگ، یک تبیین برای تجربه حسی مرتبط با آن است، ارسال شدن سیگنالهای مرتبط با آن تجربه، به مغز فرد دارای تجربه، توسط یک دانشمند شرور نیز یک تبیین برای داشتن تجربه حسی مورد نظر است. از نظر شکاک، هیچ دلیل عقلانی برای ترجیح تبیین اول بر تبیین دوم در دست نیست.^[۷]

پاسخ استدلالگر استعلایی، این است که شرط لازم برای داشتن هرگونه تجربه حسی، وجود اشیاء در جهان خارج است. در نتیجه، شکاک با پذیرش تجربه حسی چاره‌ای جز پذیرش وجود مستقل جهان خارج ندارد. در غیر این صورت او دچار تناقض شده است.^[۸]

بر این اساس، برخی از فیلسوفان تنها پاسخ ممکن به استدلال شکاک اخلاقی، را نوعی استدلال استعلایی می‌دانند. کارل آپل^۱ نوعی استدلال استعلایی کنش‌گرایانه ارائه داده است. اپل، مشکل واقع‌گرا را در برابر استدلال شکاک، مرتبط با مفهوم توجیه می‌داند. از نظر او تا هنگامی که برداشت ما از توجیه، یک اثبات (استنتاج) معرفتی است، ما با یک سه‌گانه^۲ منطقی روبه‌رو هستیم: مسئله

۱. Karl-Otto Apel

۲. trilemma

تسلسل، مسئله دور و پذیرش جزمی یک گزاره، به منزله گزاره پایه.^۱ به اعتقاد اپل، جای‌گزین کردن مفهوم «کنش استعلایی»^۲ به جای این مفهوم از توجیه، تنها راه چاره برای خارج شدن از سه گانه مشکل ساز فوق است. به باور اپل، توجیه باورهای اخلاقی چیزی نیست جز توسل به مقدمات دستوری که به طور ضمنی در هر گونه ارتباط زبانی نهفته است. این اصول دستوری نهفته در ارتباط، نمی‌تواند توسط کنش گران زبانی انکار شود مگر آنکه کنش گران، تن به تناقض عملی^۳ دهند. این استدلال، یک استدلال استعلایی کنش‌گرایانه است.

نتیجه

چنان‌که دیدیم، شکاکیت اخلاقی را می‌توان در سه حوزه اصلی پی‌گیری کرد:

(۱) شکاکیت در ارزش صدق و معنای گزاره‌های اخلاقی (شکاکیت زبانی یا معناشناختی)

(۲) شکاکیت در وجود خاصه‌ها و هویت اخلاقی (شکاکیت متافیزیکی)

(۳) شکاکیت در توجیه باورهای اخلاقی (شکاکیت معرفتی).

اگرچه شکاکیت در دو حوزه نخست، پاسخهایی گرفته است، اما در حوزه سوم، می‌بایست منتظر تدقیقات بیشتر درباره مسائلی چون توجیه و ساختار توجیه بود. دو نظریه اصلی درباره ساختار توجیه وجود دارد که به طور اجمالی مورد بحث قرار گرفت. بر پایه نظریه مبناگرایانه، باورهای اخلاقی پایه‌ای وجود دارد، که توجیه‌گر سایر باورهای اخلاقی است. اما مسئله اصلی این است که این باورهای پایه، چگونه توجیه خود را بدست می‌آورند؟ یا به عبارت دیگر چگونه می‌توان توجیه غیر گزاره‌ای داشت؟ نظریه رقیب مبناگرایی، یعنی انسجام‌گرایی،

۱. Apel, K.O., ۱۹۹۵

۲. transcendental-pragmatic

۳. pragmatic self-contradiction

منشأً توجیه باورها را شبکهٔ منسجم باورها می‌داند. هر باور، توجیه خود را از سایر باورهای شبکهٔ منسجمی که در آن قرار دارد، کسب می‌کند. اما دیدیم که این نظریه نیز با مشکلاتی چون دوری بودن و انزال از جهان خارج روبه‌روست. گرچه مبنای گرایان و انسجام گرایان پاسخهایی به انتقادات وارده داده‌اند، اما هنوز نظریهٔ نسبتاً کاملی دربارهٔ ساختار توجیه در دست نیست. در نهایت، برخی جای‌گزین کردن نوعی استدلال استعلایی را به جای مفهوم توجیه پیشنهاد کرده‌اند، که درخور توجه است.

پی‌نوشت‌ها

۱. در حقیقت، این استدلال مکی، صورتی از یک اصل کلی در فلسفهٔ تحلیلی است که می‌گوید برای هر مسئلهٔ متافیزیکی یک مسئلهٔ معرفتی نیز وجود دارد. طبق این اصل نمی‌توان به سادگی تعهدات وجودشناختی داشت و تبعات معرفتی آن‌را لحاظ نکرد. نکتهٔ استدلال مکی این است که واقع‌گرایان اخلاقی تبعات معرفتی تعهدات وجودشناختی خود را در نظر نمی‌گیرند و یا این‌که به شکل بسیار ساده و استعجالی با آن رو به‌رو می‌شوند.

۲. شاید این پرسش به ذهن‌خطور کند که اشکال موجه‌بودن باورهای اخلاقی متناقض چیست؟ خصوصاً آنکه از یک‌سو حامل باورهای متناقض، افراد مختلف هستند و از سوی دیگر تناقض باورهای یک فرد محال است، نه تناقض باورهای افراد مختلف. اما باید به این نکته توجه داشت که از یک‌طرف در اینجا گفته شده است تمام این باورها موجه هستند و از طرف دیگر توجیه امری کاملاً ذهنی نیست و احتمال صدق یک باور موجه بیش‌تر از احتمال صدق باور ناموجه است. حال، اگر تمام باورهای متناقض ذکرشده موجه باشد، احتمال صدق آنها باید یک اندازه باشد، و این محال است. پس موجه‌بودن باورهای متناقض محال است.

۳. شهودگرایان نمی‌گویند که تمام باورهای اخلاقی به‌شکل غیراستنتاجی موجه است؛ بلکه برخی از آنها بطور غیراستنتاجی توجیه می‌شود و برخی بطور استنتاجی. ن.ک: ۲۰۰۶، Sinnott-Armstrong

۴. علاوه بر قواعد و اصول عقلانیت، اصول و قواعد دستوری دیگری نیز وجود دارد. ن.ک:

Armstrong , pp۱۵۳-۸۳

۵. انسجام‌گرایان تلاش کرده‌اند تا به انتقادات وارده پاسخ دهند. برای مثال آنها ایراد دوری‌بودن را به دلیل بزرگ‌بودن حلقه دور در یک سیستم واقعی باور مسئله مهمی ندانسته‌اند. در برابر ایراد انزال نیز تلاش کرده‌اند تا به نوعی تجربه را وارد نظریه خود کنند.
۶. البته کانت از استنتاج استعلایی (transcendental deduction) سخن گفته است اما واژه استدلال استعلایی را به کار نبرده است. اما از همین روش برای رد ایدئالیسم استفاده کرده است.
۷. برخی فیلسوفان تلاش کرده‌اند با توسل به استدلال بر اساس بهترین تبیین و معیارهایی چون سادگی (parsimony) از رئالیسم در برابر شکاک دفاع کنند. برای مروری بر این تلاشها و هم‌چنین پاسخهای داده شده به آنها ن. ک. به: Vahid, ۲۰۰۱.
۸. البته برخی بر آن هستند که باور به وجود اشیاء خارج، شرط لازم تجربه حسی است. بر این اساس، استنتاج استعلایی برای دفاع از رئالیسم، به مقدمه دیگری نیاز دارد. این مقدمه این است که «نمی‌توان به چیزی باور داشت، مگر آنکه شرایط تحقیق (verification) آن را بدانیم». منتقدین استنتاج استعلایی، می‌گویند این مقدمه، همان نظریه تحقیق‌گرایی است و تحقیق‌گرایی خود به تنهایی می‌تواند در برابر شکاک به کار رود. ن. ک: Stroud, ۱۹۶۸.

منابع

۱. Apel, K. O. (۱۹۹۵). "Is the Ethics of the Ideal Communication Community a Utopia? On the Relationship between Ethics, Utopia, and the Critique of Utopia" In Seyla Benhabib and Fred Dallmayr (eds.), *The Communicative Ethics Controversy*. Cambridge: MIT Press.
۲. Audi, R. (۱۹۹۹). "Moral Knowledge and Ethical Pluralism." In J. Greco E. and Sosa (eds.), *The Blackwell Guide to Epistemology*. Oxford: Blackwell.
۳. Ayer, A. J. (۱۹۵۲). *Language, Truth, and Logic*. New York: Dover.
۴. Dancy, J. (۱۹۹۳). *Moral Reasons*. Oxford: Blackwell.
۵. Mackie, J., L. (۱۹۷۷). *Ethics: Inventing Right and Wrong*. New York: Penguin.
۶. Sinnott-Armstrong, W. (۲۰۰۶). *Moral Skepticism*. New York: Oxford University Press.

۷. Stevenson, Ch. (۱۹۴۴). *Ethics and Language*. New Haven: Yale University Press.
۸. Stroud, B. (۱۹۶۸). "Transcendental Arguments." *The Journal of Philosophy*, vol. ۶۵: ۲۴۱-۲۵۶.
۹. Vahid, H. (۲۰۰۱). "Realism and the Epistemological Significance of Inference to the Best Explanation." *Dialogue*, XL: ۴۸۷-۵۰۷
۱۰. خندان، علی اصغر (۱۳۸۰). *مغالطات*. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیة قم.